

معارف عصری

در افغانستان

- 14 -

نویسنده: محمداکرام اندیشمند

3- موانع انکشاف و پیشرفت معارف عصری

معارف عصری در افغانستان از اوایل قرن بیستم شکل گرفت و در طول سالهای این قرن انکشاف کرد. اما انکشاف معارف در طول این یک سده تاریخ پر فراز و فرود خود با موانع همراه بود. موانعی که اکنون در قرن بیست و یک هرچند نه به پیمانهای گذشته نیز در فراه راه رشد و توسعه ی معارف قرار دارد. به ویژه این موانع معارف عصری را در عرصه ی کیفیت پیوسته با ضعف و کمبود مواجه می کند. موانع انکشاف و پیشرفت معارف در افغانستان به عوامل مختلف بر میگردد. از عوامل اقتصادی تا عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، جغرافیایی و غیره که برخی از این عوامل مورد بحث و بررسی بیشتر قرار می گیرد.

عوامل اقتصادی:

افغانستان به مثابه ی یک کشور محاط به خشکه و دارای اقتصاد عقب مانده ی زراعتی از امکانات بسیار محدود اقتصادی در راه رشد و انکشاف معارف برخوردار است. تأمین هزینه ی معارف در کشور بر مبنای قوانین اساسی در دولت های مختلف از وجایب دولت شمرده می شود، اما ناتوانی های اقتصادی و مالی دولت ها پیوسته یکی از موانع اصلی را در رشد و انکشاف معارف تشکیل میدهد. ضعف و ناتوانی اقتصادی در افغانستان جلو نقش مردم را در انکشاف معارف نیز می گیرد. درحالی که مردم در کشورهای پیشرفته و متمول بامشارکت خود در تأمین هزینه ی معارف نقش مهمی را در انکشاف معارف ایفا می کنند، اما در افغانستان فقر اقتصادی مانع انجام چنین نقشی از سوی مردم می شود. فقر بسیار عمیق و گسترده ی اقتصادی در افغانستان پیوسته در طول سالهای حیات و انکشاف معارف عصری به عنوان معضل بزرگی بر معارف سایه افکنده است. بیشترین جمعیت افغانستان در روستاها به سر میبرند. فقر و سطح پایین زندگی یکی از مشخصات زندگی روستایی است. در تمام دهه های پنجاه و شصت میلادی عائد ملی سرانه در کشور به یکصد دالر امریکایی نرسید. از این رو سهم مردم در رشد و انکشاف معارف از زاویه ی اقتصادی بسیار ضعیف و ناکافی بود. در حالیکه ارتقای کمی و کیفی معارف در هر کشوری به اقتصاد پیشرفته و رو به رشد نیاز دارد اما افغانستان پیوسته از چنین توانایی و امکانات محروم باقی مانده است.

هرچند میزان دقیق تأثیرات منفی معضل اقتصادی و تثبیت درصدی این عامل در میان سایر عوامل بازدارنده در انکشاف معارف عصری افغانستان نامشخص است، اما تأثیرات ناشی از معضل اقتصادی بروی معارف فراگیرتر و بیشتر از هر مانع دیگر در مسیر انکشاف معارف شمرده می شود. ریشه های بسیاری از موانع معارف به ناتوانی های اقتصادی بر میگردد. نبود و کمبود ساختمان مکاتب، عدم کتب درسی و سایر لوازم و وسایل درس در مکاتب و مراکز تعلیم و تحصیل و محرومیت شاگردان معارف از دسترسی به امکانات و تسهیلات در جهت پیشبرد و ارتقای سطح کیفی آموزش و تحصیل ناشی از معضل اقتصادی است. هرچند در برخی موارد عوامل دیگری به عنوان

موانع رشد و انکشاف معارف قابل مشاهده و بررسی میباشد، اما مانع اقتصادی در پهلوی هر مانع دیگر بخشی از موانع انکشاف معارف را میسازد.

یکی از پرابلم های بسیار مهم در عرصه ی معارف افغانستان که بخش عمده ی آن به مشکل اقتصادی برمیگردد، نبود ساختمان و تعمیر مکتب است. این مشکل پیوسته با رشد و انکشاف معارف عصری در افغانستان افزایش یافت. در سال 1346 (1967) از جمله ی 2089 مکتب در افغانستان 753 باب آن که شامل چهل فیصد مکاتب میگردد، دارای ساختمان بودند. از جمله ی مجموع این ساختمان، 307 باب آن پخته و 446 باب آن خامه اعمار گردیده بود. شصت فیصد مکاتب باقی مانده از ساختمان های کرایبی، مجانی و مسجد استفاده می کردند و شماری هم اصلاً فاقد هرگونه تعمیر و ساختمان بودند. از این شصت فیصد مکتب، 146 باب از ساختمان کرایبی استفاده می نمود، 211 باب از ساختمان های مجانی مستفید می شد. 906 مکتب در مساجد فعال بودند و 73 باب مکتب فاقد تعمیر بود. (52)

در سال 1356 (1977) صرف 54 درصد مکاتب کشور دارای ساختمان بود. 19 درصد مکاتب از مساجد استفاده می کردند. 9 درصد مکاتب از ساختمان های کرایبی استفاده می نمودند. 18 فیصد فاقد تعمیر بودند و از هوای آزاد در زیر سایه ی درختان استفاده به عمل می آوردند. در مجموع 46 فیصد مکاتب فاقد تعمیر و ساختمان بودند. از 37 فیصد تعمیر مکتب طور دو هفته استفاده می شد. در سال 1357 (1978) از جمله ی 5828 مکتب در کشور به تعداد 2083 باب مکتب دهاتی، ابتدایی، متوسطه و لیسه تعمیر داشت و 3745 مکتب فاقد ساختمان بود. از جمله ی 336 باب مکتب در ساختمان کرایبی، 655 مکتب در مساجد فعال بود و بقیه تعمیر نداشتند. (53)

در سال 2006 میلادی (1385 خورشیدی) از 7137 باب مکتب، 5384 باب آن فاقد تعمیر بود. در سال گذشته ی 2007 (1386) از مجموع 8500 مکتب در حدود 4250 مکتب تعمیر نداشتند. هرچند در سال متذکره برای بیش از 1500 باب مکتب به کمک مالی کشور ها و مؤسسات کمک دهنده ی خارجی ساختمان جدید اعمار گردید؛ اما این مشکل همچنان به عنوان یکی از مشکلات عمده در معارف افغانستان باقی مانده است. حتی شاگردان در مکاتب دارای ساختمان از نبود سایر وسایل و لوازم درسی در صوف این ساختمانها و از کیفیت خراب ساختمانها رنج میبرند. سقف بسیاری از صنف های مکاتب به گونه ای پوشیده شده است که مانع انتقال هوای گرم و سرد به داخل صنف نمی شود. در داخل تعمیر مکتب سیستمی برای تسخین و تهویه وجود ندارد تا شاگردان از اذیت هوای گرم و سرد نجات یابند. بسیاری از صنف درسی در ساختمانها از هرگونه امکانات ابتدایی چون فرش، میز و چوکی و حتی تخته ی سیاه محروم هستند. از این رو معلمین مسلکی که بیش از بیست درصد معلمین مکاتب افغانستان را تشکیل نمیدهند در شرایط نبود و کمبود امکانات و تسهیلات در صنف درسی کار بیشتری را در ارتقای کیفیت درس انجام داده نمی توانند.

یکی دیگر از معضلات معارف عصری در افغانستان از آغاز تأسیس و انکشاف معارف که بخش عمده ی آن به عامل اقتصادی بر میگردد، نبود و کمبود وسایل و لوازم درسی در مؤسسات آموزشی و تحصیلی به خصوص کتاب درسی است. تا سال 1964 که قانون اساسی جدید کشور تدوین یافت و به توسعه ی معارف اهمیت زیاد داده شد، مکاتب در دوره های مختلف ابتدایی و ثانوی و مؤسسات تربیه ی معلم به قلت کتاب درسی روبرو بود. پس از آن کتاب درسی مکاتب به چاپ رسید اما تعداد آن نیاز مکاتب را در سراسر کشور برآورده نمی ساخت. این معضل که در طول انکشاف معارف عصری پیوسته رو به افزایش بود، اکنون بیش از هرزمان دیگر یک چالش مهم در مسیر توسعه و ترقی معارف است. در حالیکه معارف افغانستان در سال 1386 خورشیدی شش میلیون شاگرد را به مکاتب جذب کرد، کمبود کتاب و لوازم درسی یکی از مشکلات بزرگ

مکاتب بود. در آغاز سال متذکره وزارت معارف مؤفق شد تا نصاب واحدی را برای دوران ابتدایی تدوین کند و کتاب های بسیاری از صنوف این دوره را به طبع برساند. اما تا پایان این سال وزارت معارف نتوانست کتب درسی دوره ی ثانوی مکاتب را چاپ و به دسترس شاگردان قرار بدهد. هرچند وزارت معارف در آغاز سال روان 1387 خورشیدی (2008) از چاپ و توزیع کتب درسی دوران ابتدایی و ثانوی مکاتب در سال جدید تعلیم به تمام مکاتب کشور خبرداد.

وابستگی معارف افغانستان به کمک مالی کشورها و مؤسسات خارجی یکی دیگر از تبعات معضل اقتصادی برای معارف کشور است. فقر و ناتوانی های عمیق اقتصادی نه تنها راه را برای انکشاف معارف عصری در کشور می بندد، بلکه این معضل معارف را در در وابستگی به کمک خارجی نگهمیدارد. مسلماً وابستگی معارف به کمک های بیرونی استقلالیت معارف کشور را در عرصه های مختلف صدمه می زند. آنگونه که در سالیان توسعه ی معارف عصری بسیاری از مراکز و مؤسسات آموزشی و تحصیلی مورد تمویل کشورهای خارجی در عرصه های مختلف نصاب درسی و سیستم تعلیم و تحصیل مورد نفوذ منابع کمک دهنده قرار گرفتند.

عوامل اجتماعی و فرهنگی:

یکی از موانع رشد و انکشاف معارف عصری به مؤلفه های اجتماعی و فرهنگی جامعه ی افغانستان بر میگردد. نه تنها پسمانیهای اجتماعی و فرهنگی بلکه ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی جامعه چون تعدد زبانی و اتنیکی در کشور، برداشت و قرائت متفاوت از باورها و اعتقادات دینی و مذهبی بخشی از موانع اجتماعی و فرهنگی را در مسیر شکل گیری و انکشاف معارف عصری تشکیل می دهند. در حالیکه عبور از این موانع در مسیر انکشاف معارف عصری بستگی به اتخاذ سیاست منطقی و عادلانه ی حاکمیت های سیاسی کشور داشت، اما در بسا مقاطع تاریخ رشد و انکشاف معارف، نگرش و رفتار نامتوازن حاکمیت های سیاسی این موانع را پیچیده تر و دشوار تر گردانید. موانع اجتماعی و فرهنگی جامعه ی افغانستان در مسیر انکشاف معارف عصری شامل خصوصیت های مختلف در جامعه می شود که اینک پدیده های مهم این موانع مورد بحث و بررسی بیشتر قرار می گیرد.

1:- ساختار قبیلوی و ذهنیت مخالفت با معارف عصری:

ساختار قبیلوی جامعه ی افغانستان، حیات روستایی در کشور با عنعنات و رواج های قبیلوی و بومی، عدم انکشاف زندگی و فرهنگ شهری از عوامل بازدارنده در رشد و توسعه ی معارف عصری در طول سده ی بیستم شمرد می شود. خصوصیات قبیلوی جامعه ی افغانی که مانند هر جامعه ی قبیلوی با چسبیدن بر رواج ها و عنعنات متداول در درون بافت و ساختار قبیلوی مانع باز شدن فضای بسته ی جامعه میگردد جلو رشد و انکشاف معارف عصری را گرفته است. خصوصیت یک جامعه ی قبیلوی به عدم انطباق و انعطاف آن در پذیرش پدیده های اجتماعی و فرهنگی بیرون از فرهنگ مسلط بر جامعه بر میگردد. معیار باور و تردید هم در جوامع قبیلوی و در میان افراد و ساکنان پابند به ذهنیت و عنعنات این جامعه نه بر عقلانیت و استدلال عقلایی بل بر مبنای احساسات و عواطف و تبعیت از رواج های پیشین و ذهنیت های حاکم بر تفکرات قبیلوی استوار است. از این رو وقتی مؤلفه های بازدارنده ی اجتماعی و فرهنگی انکشاف و تعمیم معارف عصری در افغانستان به بررسی و مطالعه گرفته می شود، ساختار قبیلوی و ذهنیت های ناشی از این ساختار در جامعه در صدر این موانع قرار می گیرد. البته مخالفت با تعمیم معارف عصری از زاویه ی ساختار و ذهنیت قبیلوی در طول سالهای قرن بیستم که تاریخ شکل گیری و انکشاف معارف عصری

شمرده می شود بگونه ی متفاوت در مناطق مختلف و در مقاطع مختلف نمودار گردیده است. در حالیکه جامعه ی افغانستان در مجموع یک جامعه ی سنتی و دارای ساختار و ذهنیت قبیلوی پنداشته می شود، اما میزان و درجات پابندی به عنعنات و فرهنگ قبیلوی در جامعه متفاوت است. آثار این تفاوت در جوامع مختلف روستایی و شهری و جوامع مختلف قومی کشور به وضاحت قابل مشاهده است. حتی این تفاوت در درون جوامع شهری و قومی افغانستان جلوه های ناهمگون و متغیر دارد. از این رو موانع تعلیم و تربیه از زاویه ی ساختار و خصوصیت فرهنگی در افغانستان از ولایت تا ولایت دیگر، از یک منطقه تا منطقه ی دیگر، از یک قبیله و قوم تا قبیله و قوم دیگر و از یک طبقه و قشر اجتماعی تا طبقه و قشر اجتماعی دیگر تفاوت می کند. بنا براین تعمیم و گسترش تعلیم و تربیه در مناطق و ولایات مختلف کشور با تفاوت و اختلاف نمودار می شود.

عمده ترین تأثیرات ناگوار و منفی ساختار و ذهنیت بدوی و قبیلوی بر معارف، به معارف طبقه ی نسوان در جامعه بر می گردد. افغانستان به حیث یک کشور عقب مانده عمدتاً دارای زندگی روستایی است؛ هرچند در سالهای پس از سقوط حکومت طالبان مردم به شهر ها روی آورده اند و در کابل پایتخت کشور بیش از چهار میلیون نفر زندگی میکنند اما در سال 1357 بیش از هشتاد درصد جمعیت کشور را روستا نشینان می ساختند. جدول ذیل در سال 1357 (1978) تعداد شاگردان دختر و پسر را از نظر شهری و غیر شهری نشان میدهد که از آن به وضاحت می توان از یکسو عدم توازن و تعادل را در معارف کشور بین شهر و روستا و از سوی دیگر میان دختران و پسران دریافت که عامل اصلی آن نهفته در ساختار قبیلوی و فقر فرهنگی و اجتماعی برآمده از این ساختار است:

ابتدایی پسران		ابتدایی دختران		ثانوی پسران		ثانوی دختران	
شاگردان شهری	232657	108264	53127	13806	شاگردان شهری	232657	108264
شاگردان غیر شهری	557337	44529	27642	432	شاگردان غیر شهری	557337	44529
مجموع	789994	152793	80769	14238	مجموع	789994	152793
تناسب شاگردان							
شهری	29,4 فیصد	70,9 فیصد	65,8 فیصد	97 فیصد	شهری	29,4 فیصد	70,9 فیصد
غیرشهری	70,6 فیصد	29,1 فیصد	34,2 فیصد	3 فیصد	غیرشهری	70,6 فیصد	29,1 فیصد

(54)

در ساختار قبیلوی جامعه، دختران و زنان کشور که نیم نفوس افغانستان را تشکیل میدهند به مانع عمده در پیشبرد تعلیم و تحصیل بر می خورند. از همین رو اکنون بیش از 85 درصد جمعیت زنان افغانستان بی سواد هستند و از تعلیم و تحصیل در مکتب محروم مانده اند. صندوق وجهی کودکان سازمان ملل متحد برای افغانستان در سوم سپتمبر سال 2007 (12 سنبله 1386) جمعیت زنان باسواد را 14 درصد اعلان کرد. البته بخش بزرگی این زنان باسواد به جامعه ی شهری به ویژه شهر کابل پایتخت افغانستان تعلق می گیرند. در حالیکه در جامعه ی روستایی که قسمت بزرگ جمعیت کشور را تشکیل می دهند میزان بی سوادی زنان بالاتر از نود درصد است. شمولیت دختران و زنان کشور در معارف عصری افغانستان در سلطنت امان الله خان در سال های 1920 آغاز شد اما اکثریت مطلق طبقه ی نسوان جامعه در طول سال های انکشاف معارف عصری در یک قرن اخیر هیچگاه مجال بهره مندی از معارف را نیافتند. در طول انکشاف معارف عصری در افغانستان هرچند مکاتب دختران توسعه و گسترش

یافت اما طبقه ی اناث از همه بیشتر در شرایط عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی در بسیاری از ولایات و مناطق روستایی و غیر شهری از تعلیم و تربیه باز ماندند. البته میزان عقب ماندگی اجتماعی و فرهنگی در ولایات و مناطق روستایی کشور متفاوت و مختلف است. و این تفاوت در فیصدی تعلیم و تربیه ی دختران ولایات و مناطق مختلف کشور کاملاً مشهود و محسوس می باشد. جدول ذیل فیصدی تعداد داخله اناث را در مجموع تعداد داخله ی دوره ی ابتدایی در سال 1345 (1966) در ولایات مختلف ارائه می دارد:

ارزگان	3,2%	قندهار	11/9 فیصد	غزنی	8/6 فیصد
بامیان	9,7%	لغمان	6/8 "	فاریاب	24/4 "
بغلان	10/3 "	ننگرهار	7/0 "	فراه	11/4 "
پروان	11/5 "	هرات	18/7 "	قندز	12/7 "
تخار	6/3 "	بادغیس	9/6 "	کنرها	4/3 "
چخانسور	14/3 "	بدخشان	8/6 "	لوگر	2/9 "
سمنگان	10/8 "	بلخ	17/6 "	وردک	1/0 "
غوروات	7/7 "	پکتیا	1/7 "	هلمند	4/6 "
کابل	14/6 "	جوزجان	11/0 "		
کاپیسا	16/1 "	زابل	4/9 "		

اگر مشمولین تمام مکاتب ابتدایی مملکت بصورت عمومی در نظر گرفته شود بر می آید، که هفت ولایت (در قسمت های جنوب شرقی مملکت واقع می باشند) تعداد دختران شامل مکتب از 5 فیصد تعداد داخله مجموعی کمتر می باشد. یعنی از جمله ی صد نفر اطفالیکه در هریک از آن ولایات شامل مکتب می باشند 95 و یا بیشتر آن بچه (پسر)، 5 و یا کمتر آنها دختر می باشد. در حالیکه در هفت ولایت دیگر "که در شمال و در مناطق کابل واقع می باشند" تناسب دختران 15 فیصد و یا بیشتر از آن بمقابل پسران که 85 فیصد و یا کمتر از آن است می باشد.» (55)

تا سال 1970 میلادی 92500 دختر در 231 مکتب دهاتی، 160 مکتب ابتدایی، 56 مکتب متوسطه و 16 مکتب عالی در سراسر کشور شامل شده بودند بر علاوه 1860 دختر در مکاتب مسلکی، کالج های تربیه ی معلم و مؤسسات تحصیلات عالی تحصیل میکردند. دختران 24 فیصد تعداد شاگردان را در کشور تشکیل میدادند که تعداد بیشتر آنها از پایتخت و مراکز برخی ولایت عمده و شهرها بودند. در اواخر دهه ی هفتاد و دهه ی هشتاد میلادی تعلیم و تربیه در میان دختران انکشاف بیشتر یافت. در سال 1975 میلادی 125665 دختر شامل مکتب شدند. و در سال 2007 میلادی (1386 خورشیدی) به تعداد 2,116,234 تن دختر وارد دوران مختلف تعلیمات گردیدند که میزان شمولیت دختران در مکاتب به 35,56 درصد بالا رفت.

تفاوت و اختلاف ناشی از عوامل فرهنگی و اجتماعی به ویژه تأثیر ساختار و ذهنیت قبیلوی اکنون در سالهای نخست قرن بیست و یک نیز همچنان در فیصدی تعلیم و تربیه ی دختران ولایات و مناطق مختلف کشور به چشم می خورد. حتی این تفاوت میان دو منطقه یکی در جوار کابل پایتخت کشور و دیگری صدها کیلو متر دور از پایتخت در یک ولایت دیگر قابل مشاهده است. ارزیابی یک مؤسسه ی مستقل تحقیقاتی از درصدی شمولیت پسران و دختران در سال 1385 (2006) در چهار آسیاب کابل و بلچراغ فاریاب در واقع تصویری از این تفاوت را ارائه می کند؛ هر چند مؤسسه ی تحقیقاتی مذکور عامل فرهنگی و اجتماعی رادراین تفاوت برجسته نمی سازد. بر مبنای تحقیقات این مؤسسه میزان شمولیت دختران در سیزده خانواده درولسوالی بلچراغ ولایت فاریاب 44 درصد اما درولسوالی چهار آسیاب ولایت کابل 22 درصد تثبیت می شود. (56)

درصدی شمولیت دختران در معارف ولایات نیز متفاوت است. هرچند یکی از عوامل این تفاوت را باید درجنگ و بی ثباتی این ولایت جستجو کرد، اما بدون تردیدی یکی از عوامل بسیار مهم در این رابطه به ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی بسیاری از مناطق روستایی این ولایات برمیگردد. به گونه ی نمونه اگر حضور دختران را در مکاتب برخی ولایات مطالعه کنیم، می بینیم که دختران در هرات و مزار شریف 34 درصد شامل مکتب اند اما در قندهار، پکتیا، خوست، هلمند، زابل و جاهای دیگر ده درصد و کمتر از آن مکتب میروند. (57)

از ملاحظه ی جدول زیر که شمار مکاتب متوسطه و لیسه ی نسوان را در ولایات مختلف کشور در سال 1386 (2007) نشان میدهد می توان تأثیرات ناشی از عوامل فرهنگی و اجتماعی را در مورد معارف نسوان بیشتر مطالعه کرد؛ علی رغم آنکه در تعداد متفاوت مکاتب نسوان و ولایات عامل بی ثباتی و جنگ دخیل است. در این جدول دیده می شود که ولایات بدخشان دارای 32 باب مکتب ثانوی نسوان، غزنی دارای 37 باب، بامیان دارای 11 باب و ولایت تخار دارای 15 باب مکتب ثانوی نسوان میباشند در حالیکه ولایت های پکتیا، زابل و پکتیکا دارای یک باب مکتب ثانوی نسوان هستند. تعداد مکاتب متوسطه و لیسه ی نسوان ولایات در سال 1386 خورشیدی

شماره	اسم ولایت	تعداد مکتب متوسطه	تعداد مکتب لیسه
1	ارزگان	1	ندارد
2	بادغیس	2	2
3	بامیان	31	11
4	بدخشان	28	32
5	بغلان	15	9
6	بلخ	22	18
7	پروان	27	9
8	پکتیا	4	1
9	پکتیکا	ندارد	1
10	پنجشیر	9	3
11	تخار	11	15
12	جوزجان	1	6
13	خوست	2	2
14	دایکندی	14	ندارد
15	زابل	ندارد	1
16	سرپل	18	5
17	سمنگان	4	11
18	شهرکابل	1	11
19	غزنی	17	37
20	غور	10	4
21	فاریاب	5	4
22	فراه	7	2
23	کاپیسا	10	5
24	قندهار	3	6
25	قندز	8	2
26	کنر	19	4

7	20	لغمان	27
3	14	لوگر	28
8	8	ننگرهار	29
1	22	نورستان	30
4	1	نیمروز	31
18	31	هرات	32
فعال نیست	فعال نیست	هلمند	33
ندارد	3	وردک	34
3	6	ولایت کابل	35

(58)

البته موانع فرهنگی و اجتماعی تعلیم و تحصیل زنان در جامعه ی افغانستان نیز ابعاد گسترده دارد. ازدواج های قبل از موقع و در سنین پایین که در جامعه ی افغانستان به خصوص در مناطق روستایی و جوامع قبیله ی مروج است یکی از این موانع محسوب می شود. وحتى زمینه برای تداوم تعلیم و تحصیل دخترانی که فرصت تعلیم و تحصیل را می یابند نسبت به پسران محدود و نامساعد میباشد. میزان تکمیل دوره ی ابتدایی مکتب برای پسران 32 درصد و برای دختران 13 درصد تخمین می شود. در حالیکه 56 درصد پسران شامل در مکتب می توانند به تعلیم ادامه دهند اما این رقم در میان دختران تا 30 درصد می رسد.

هرچند در طول قرن بیستم به تدریج عوامل فرهنگی و اجتماعی به عنوان مانع رشد و گسترش معارف عصری در کشور رنگ باخت و میزان پذیرش جامعه در توسعه ی معارف و حتی همکاری با معارف بصورت فزاینده بالا رفت، اما هنوز در سالهای نخست قرن 21 عامل اجتماعی و فرهنگی در جامعه ی قبیله ی عقب مانده ی افغانستان سد راه توسعه و تعمیم معارف عصری در کشور محسوب می شود. خصومت با معارف در مناطق روستایی، مکتب سوزی ها و قتل شاگردان و معلمان معارف از سوی طالبان علی رغم هرگونه دخالت بیرونی، ریشه در فقر اجتماعی و فرهنگی و ساختار قبیله ی جامعه ی افغانستان دارد.

2:- قرائت و برداشت متفاوت از اعتقادات و احکام دینی:

افغانستان از لحاظ هویت دینی یک کشور مسلمان است که اعتقادات اسلامی و مذاهب اسلام بخش بسیار مهم و اساسی هویت اجتماعی و فرهنگی مردم را تشکیل میدهد. اما قرائت و برداشت متفاوت و گاهی نادرست و غیر آگاهانه از اسلام در تاریخ شکل گیری و انکشاف معارف عصری به یکی از عوامل منفی و بازدارنده در معارف تبدیل شده است. بخشی از عوامل مخالفت با انکشاف و تعمیم معارف عصری در دوره ی سلطنت امان الله خان به خصوص با معارف نسوان ریشه در قرائت و تفسیر برخی از علمای دینی و حلقه های مذهبی در مورد احکام و تعالیم اسلامی با معارف عصری برای دختران و زنان داشت. هفت دهه پس از سلطنت امان الله خان، تحریک اسلامی طالبان در آستانه ی قرن بیست و یک میلادی مخالفت و خصومت با معارف نسوان رابه آموزه ها و احکام دین ارتباط دادند و بستن دروازه ی معارف رابروی طبقه ی نسوان کشور تطبیق شریعت اسلامی نامیدند. البته قرائت مختلف احکام دینی و تفسیر های متنوع و متفاوت از متون و نصوص اسلامی توسط علمای دینی و مذهبی تنها به جلوگیری از رشد و انکشاف معارف نسوان در کشور نینجامید، بلکه بستر انکشاف معارف عصری را برای طبقه ی ذکور نیز ناهموار و دشوار ساخت. تحلیل و دیدگاه برخی از علمای دینی در جامعه ی قبیله ی افغانستان در مخالفت با معارف و آموزش علوم عصری قرار دارد. بر مبنای این نگرش بود که مکاتب عصری پسران در

حاکمیت طالبان به گونه‌ی مدارس دینی در آورده شد و اهمیت تدریس مضامین علوم عصری در این مکاتب تقلیل یافت. دیدگاه و ذهنیت مخالفت با معارف عصری در میان علمای دینی از آدرس دین نه تنها توسعه و تعمیم معارف را در کشور به خصوص در مناطق روستایی کند ساخت، بلکه به ایجاد فضای بدبینی و بی اعتمادی میان مدرسه و مکتب انجامید. درحالیکه قرائت و برداشت متفاوت از دین و نصوص دینی در مورد معارف عصری توسط برخی از علمای دینی افغانستان به یکی از عوامل بازدارنده‌ی انکشاف معارف عصری در کشور مبدل گردید، سیاست نادرست حاکمیت‌ها و برخورد دین ستیزانه‌ی جریانهای سیاسی برخواسته از معارف عصری به دوام و گسترش این عامل منجر شد. برای تصحیح قرائت و تفسیر دینی و شرعی در مورد معارف عصری از سوی علمای دینی نیاز به اتخاذ یک سیاست درست از سوی حاکمیت سیاسی است تا نه تنها احکام و باورهای دینی در مخالفت با معارف عصری مورد توجیه و تفسیر قرار نگیرد، بلکه احکام و آموزه‌های دینی انگیزه و سرچشمه‌ی الهام در جهت رشد و تعمیم معارف عصری معرفی شود.

3- زبان:

زبان تعلیم و تحصیل یکی از مؤلفه‌های مهم در انکشاف معارف در هر جامعه و کشوری محسوب می‌شود. زبان در تمام کشورها دنیا یک عامل بسیار مهم را در انکشاف معارف و تعلیم و تربیه تشکیل میدهد. اما در افغانستان با توجه به خصوصیت‌ها و واقعیت‌های اجتماعی در مورد زبان تعلیم و تحصیل، زبان به عنوان یکی از معضله‌های قابل توجه در معارف عصری افغانستان شمرده می‌شود. مشکل زبان تعلیم و تحصیل در نکات آتی قابل بحث و بررسی است:

الف- تنوع و تعدد زبان:

افغانستان کشوری دارای زبان‌های متنوع و متعدد است. برخی از پژوهشگران و دانشمندان "حدود سی زبان مختلف را که میان گروه‌های ایرانی، اروپایی، ترک، مغول، سامی و دراویدی رواج دارد، برشمرده‌اند". تعدد زبانی در افغانستان که همیشه درگیر فقر و عقب ماندگی اجتماعی و اقتصادی است مایه‌ی سستی و ضعف در انکشاف و ارتقای معارف می‌گردد. تعلیم و آموزش شاگردان معارف به زبان غیرمادری‌شان به خصوص در دوران ابتدایی مکتب موجب پسمانی آنها در فراگیری و مهارت آموزش نسبت به سایر هم‌صنف‌هایشان می‌شود که درس را به زبان مادری خود می‌آموزند. و ازسوی دیگر آموزش به زبان مادری تمام شاگردان معارف در کشور نامحتمل و غیرعملی است.

از میان زبانهای کشور تا آخرین قانون اساسی که در جدی 1382 خورشیدی به تصویب رسید دوزبان رسمی پشتو و دری زبانهای آموزش و تحصیل در معارف بودند. در حالیکه پس از قانون اساسی مذکور شمار زبانهای رسمی بالا رفت و زبانهای ازبکی، ترکمنی، پشه‌پی، نورستانی، بلوچی و پامیری را نیز شامل شد. رسمیت زبانهای مذکور این زبانها را به زبان آموزش و تعلیم در مکاتب تبدیل کرد و شاگردان دوران ابتدایی مکتب بر مبنای قانون اساسی جدید مجال یافتند تا درس این دوران را به زبانهای مادری خود بیاموزند. اما تعدد زبان یکی از مشکلات بزرگ در رشد و انکشاف تعلیم و تربیه بصورت متوازن حتی تا اکنون به حساب می‌رود. اگر مشکل آموزش شاگردان را به زبان مادری‌شان در چند زبان متذکره در رویکرد به قانون اساسی جدید و جاری در افغانستان حل شده تلقی کنیم، شاگردانیکه دوره‌ی ابتدایی و متوسطه را به زبان مادری‌شان سپری می‌کنند سپس در دوره ثانوی و تحصیلات عالی باز هم به پرابلم مواجه می‌شوند. آنها که تعلیم و تحصیل را در دوره‌ی ثانوی مکاتب و تحصیلات عالی در پوهنتون

و مراکز عالی تحصیلی به یکی از دوزبان پشتو و دری سپری کنند در واقع از شاگردانی که دوران ابتدایی مکتب را به یکی از این دو زبان متذکره تعلیم و آموزش دیده اند، بصورت طبیعی عقب می مانند. یا کم از کم به مشکلات جدی در فراگیری درس مواجه می شوند. افغانستان به حیث یک کشور عقب مانده و فقیر توان آن را ندارد تا برای انکشاف و توسعه ی این همه زبانهای رسمی سرمایه گذاری کند و تمام امکانات مورد نیاز شاگردان و محصلین معارف را به این زبانها آماده سازد.

در حالیکه تعدد زبان در افغانستان مانع آموزش و تحصیل شاگردان و محصلین به زبان مادری شان می شود، برای دوزبان رسمی پشتو و فارسی دری مرز دقیق و مشخص جغرافیایی وجود ندارد تا هریک از دوزبان مذکور برای به عنوان زبان مادری شاگردان در محدوده ی معین جغرافیایی مورد استفاده قرار بگیرد. هرچند حوزه های جغرافیایی تدریس به دوزبان پشتو و دری در ولایات جنوبی و شرقی و شمالی و غربی تقسیم می شود اما در بسا موارد این تقسیم بندی از دقت و درستی برخوردار نیست. زبان مادری تمام شاگردان معارف که در یکی از این حوزه ها به یکی از دوزبان رسمی مذکور تعلیم و آموزش را فرا می گیرند همان زبان تدریس نیست. برخی از شاگردان معارف در این حوزه های جغرافیایی که محل تدریس یکی از دو زبان فارسی و پشتو شمرده می شود مجبور اند تا دروس مکتب را به زبان غیرمادری شان فرا بگیرند. چون در یک حوزه ی جغرافیایی و در مناطق و محلات مختلف یک ولایت و حتی یک ولسوالی ساکنان آن از لحاظ زبانی شامل پشتو زبانها و فارسی زبانها یا دری زبانها و زبانهای دیگر می شوند. این فشردگی و درهم آمیختگی زبانها در یک حوزه ی جغرافیایی مشکل زبان تدریس را بیشتر و پیچیده تر میسازد.

تنوع در لهجه های زبان و تفاوت میان زبان گفتاری و عامیانه با زبان نوشتاری و ادبی که زبان تعلیم و تحصیل در معارف است بخش دیگر از معضل زبان شمرده می شود. میان زبان گفتاری و عامیانه با زبان نوشتاری و ادبی که در معارف کشور به آن تعلیم و آموزش داده می شود یک همسانی و همسویی کامل وجود ندارد. اطفالیکه در نخستین سال وارد مکتب می شود خواندن را در کتاب درسی با لهجه و گویش متفاوت از زبان گفتاری در میان خانواده ی خود آغاز می کنند. از این گذشته، مشکل عمده ی دیگر، تفاوت گویش ها و لهجه ها در یک زبان واحد رسمی کشور میان مردم مناطق و ولایات مختلف است. بگونه ی مثال صحبت یک نفر دهقان هراتی و بادغیسی دری زبان افغانستان با یک نفر دهقان بدخشی و تخاری دری زبان حتی در بسیار موارد برای همدیگر قابل فهم نیست. بدون تردید ناهمگونی در گویش و لهجه های زبان گفتاری با زبان ادبی در مکاتب برای تعلیم و آموزش اطفال درد سر آفرین و مشکل زا است.

بخشی از مشکل زبان تدریس که به تنوع و تعدد زبانها در افغانستان بر میگردد، مشکل طبیعی محسوب می شود. اما زمانی به پیچیدگی های این مشکل افزوده شده است که از یکسو فقر اقتصادی از توان مقابله با این مشکل کاسته و از سوی دیگر حاکمیت های سیاسی افغانستان با اتخاذ سیاست تبعیض آمیز و غیر متعادل در موضوع زبان راه حل طبیعی و منطقی این معضل را ناهموار ساخته اند.

ب- شیوه ی ناقص آموزش و تدریس زبان تعلیم و تحصیل:

شیوه ی ناقص و نادرست در تدریس و یادگیری زبان تعلیم و آموزش در دوران ابتدایی و ثانوی مکتب و حتی دوره ی تحصیلات عالی یکی از مشکلات مهم و قابل بحث در معارف افغانستان است. ضعف و کمبود در محتویات مضامین پشتو و فارسی دری و شیوه ی آموزش و تدریس این دو زبان در دوره های ابتدایی و ثانوی مکتب و دوره های بعدی تحصیل حتی برای متکلمین این دو زبان راه راه ارتقای کیفی سطح تعلیم و تحصیل بروی بسیاری از شاگردان مکاتب می بندد. محتوا و نصاب درسی جهت

فراگیری زبان های پشتو و دری به عنوان زبان رسمی و زبان تعلیم و تحصیل و شیوه ی تدریس و تعلیم این زبان ها دارای نواقصی است که نتیجه ی آن در ناتوانی بسیاری از شاگردان دوران متوسطه و ثانوی و حتی دوره ی تحصیلات عالی در درک و فهم مضامین درسی انعکاس میابد.

در بسیاری از کشورهای دنیا تدریس زبان تعلیم و تحصیل در معارف به گونه ای صورت می گیرد که شاگردان در دوره های مختلف مکتب، زبان را با چهار رکن اساسی خواندن، نوشتن، صحبت کردن و شنیدن همراه با قواعد گرامری زبان فرا بگیرند. توان و مهارت شاگردان معارف در چنین نظام و نصاب تعلیم و آموزش زبان بصورت فزاینده ارتقا میابد. شاگردان در صنوف بالاتر نه تنها متن و محتوای تمام کتب درسی را به درستی می توانند درک کنند، بلکه آنها به آسانی قادر خواهند بود تا از مطالعه ی کتاب های بیرون از ساحه ی درس استفاده ی مؤثر نمایند.

اما در افغانستان سیستم ضعیف و ناقص در تدریس زبان تعلیم و آموزش موجب کیفیت پایین معارف می شود. بسیاری از شاگردان دوران متوسطه و ثانوی از درست خواندن متن کتاب های درسی عاجز هستند. مفهوم و محتوای متن را خوب درک کرده نمی توانند. حتی آنچه را میدانند، بدرستی در مورد آن صحبت کرده نمی توانند. قدرت درک و اخذ بهتر و درست مطالب درسی را در مضامین مختلف از معلم و از افراد دیگر ندارند. وقتی شاگردان از قدرت درک و فهم مضمون و محتوای مورد بحث داخل کتاب درسی عاجز باشند، چگونه می توان تصویری از پیشرفت در عرصه ی کیفیت تعلیم و تربیه ارائه کرد؟

در کتاب های درسی دری و پشتو در طول سالهای انکشاف معارف در قرن بیستم قواعد گرامری بجای آنکه در لابلای متن کتاب درسی در دوره های مختلف مکتب گنجانیده شده باشد و شاگردان این قواعد را در مطالب مختلف درس خود تطبیق دهند، در بخش های اخیر کتاب قرار داده شده بود. در بسیاری از مکاتب به خصوص در مکاتب اطراف، در ولایات و ولسوالی ها، سال تعلیمی پیش از رسیدن شاگردان صنوف مختلف دوره های متوسطه و ثانوی به بخش های اخیر کتاب، پایان میابد. البته مکاتب شهرها در سه دهه ی اخیر جنگ و بی ثباتی نیز به چنین مشکل روبرو بودند. با توجه به شیوه ی ناقص و نادرست در تدریس و فراگیری زبان است که اشتباه و ضعف گویندگان رادیو ها و تلویزیونها در گویش و خوانش اخبار و سایر مطالب بصورت روزمره انعکاس می یابد. ما شاهد ضعف و ناتوانی گویندگان و نطاقان در رسانه های صوتی و تصویری کشور خود هستیم. بسیاری از این گویندگان نمی توانند واژه ها را بدرستی تکلم کنند و حروف را از مخرج اصلی آن ادا کنند.

ج- سیاست نادرست در انکشاف زبان:

درحالیکه انکشاف زبان تعلیم و تحصیل در معارف کشور با دشواریها و مشکلات زیادی روبرو بود، سیاست نادرست و نامتعادل حاکمیت های سیاسی افغانستان در مورد زبان در طول سالهای شکل گیری و انکشاف معارف عصری به این دشواری ها افزود. دولت ها و حاکمیت های سیاسی افغانستان از یکسو گام های مؤثر و استراتژیک در جهت ارتقا و انکشاف دوزبان رسمی پشتو و فارسی دری برداشتند و از سوی دیگر سیاست و عملکرد متوازن و متعادل را در مورد این زبانها در پیش نگرفتند. سیاست و برنامه های بسیاری از دولت ها و زمام داران کشور در جهت رشد و انکشاف طبیعی زبان پشتو نه تنها سیاست مؤثر و کارآ نبود بلکه در بسا موارد نیت و برخورد تبعیض آمیزی را به نمایش میگذاشت که تأثیرات ناگواری را در عرصه ی زبان و مناسبات اجتماعی وارد میکرد.

نخستین گام رسمی در سالهای شکل گیری معارف عصری افغانستان در جهت انکشاف زبان پشتو در سلطنت امان الله خان برداشته باشد. امان الله خان در لویه جرگه ی جلال آباد در 19 اپریل 1923 (20 حمل 1302) که نخستین قانون اساسی کشور به نام "نظامنامه ی اساسی دولت علیه افغانستان" تصویب گردید از تعمیم زبان پشتو سخن گفت. وی در این جرگه اعلان نمود که می خواهد زبان پشتو را در کشور تعمیم نماید و بعد انجمنی را به نام "مرکه پشتو" برای انکشاف زبان پشتو تأسیس کرد. (59)

تصمیم امان الله خان در جهت انکشاف زبان پشتو یک تصمیم درست و بجا بود، اما اقدام او در تشکیل انجمن انکشاف زبان پشتو بدون آنکه انجمن مذکور را برای انکشاف هردو زبان پشتو و دری منحیث زبانهای رسمی کشور مورد توجه و عمل قرار بدهد یک اقدام نادرست و تبعیض آلود شمرده می شد. اقدام به ایجاد انجمن انکشاف هردو زبان رسمی پشتو و دری از سوی امان الله خان بمثابه ی شاه روشنفکر و مترقی زمینه را برای انکشاف و تقویت متوازن و متعادل هردو زبان پشتو و فارسی دری مساعد می ساخت و راه را بروی تبارز حساسیت ها و عصبیت های زبانی در جامعه می بست. زبان به عنوان یک پدیده ی اجتماعی نیازمند انکشاف و تقویت است. به ویژه زبان و یا زبانهای رسمی و دولتی و زبان تعلیم و تحصیل در یک جامعه و کشور علی رغم گستردگی رشد و انکشاف آن پیوسته و مداوم به توسعه و انکشاف نیاز دارد. انکشاف زبان از یکسو یکی از الزامات بقای زبان در جامعه و کشور آن زبان است و از جانب دیگر زبان را برای گویندگانش در جهت تعلیم و تحصیل آسان و مؤثر میسازد. تمام کشورهای دنیا دارای انجمن و اداره های ویژه ی دولتی و علمی در جهت انکشاف و تقویت زبانهای رسمی خود هستند. ایجاد و توسعه ی چنین انجمن و اداره بخشی از وجایب و مسئولیت دولت ها و زمام داران یک کشور است. اما شاید افغانستان یگانه کشوری محسوب شود که با داشتن دوزبان رسمی تنها یک زبان آن یعنی زبان پشتو در بسیاری از سالهای قرن بیستم از امتیاز انجمن رسمی انکشاف زبان برخوردار بود. سپس دولت های افغانستان در سه دهه ی اخیر قرن بیستم به جای آنکه به ایجاد یک انجمن واحد و مشترک برای انکشاف هردو زبان پشتو و دری بپردازند، به انحلال انجمن انکشاف زبان پشتو دست زدند. و تا اکنون نیز انجمن و اداره ی رسمی برای انکشاف زبان های رسمی در کشور وجود ندارد. محرومیت هردو زبان پشتو و فارسی دری از انجمن رسمی و علمی انکشاف زبان مایه پراگندگی و تشتت در این زبانها می شود. بدون تردید بخشی از عوامل اصلی تنش ها و تعارضات بر سر استفاده ی واژه ها و مصطلحات علمی و اداری در افغانستان ناشی از سیاست غیرمتوازن حاکمیت ها در مورد زبان های رسمی کشور است. سیاست زمام داران پیشین کشور در ایجاد انجمن برای انکشاف یک زبان رسمی (پشتو) و احتراز از اقدام مشابه برای زبان رسمی دیگر (دری) به شکل گیری و ایجاد تعارضات و تنش های زبانی انجامید. سیاست یک جانبه و نامتعادل زبانی حاکمیت ها عرصه را برای تحول و پویایی زبان دری به عنوان یکی از دو زبان رسمی کشور بسیار محدود کرد. در حالیکه زبان یک پدیده ی پویا و متحول است و باید پیوسته با تغیر و پیشرفت های اجتماعی و فرهنگی که در جهان امروز محیرالعقول و چشمگیر است، متحول شود. هرچند امان الله خان انجمن انکشاف زبان پشتو را تأسیس نمود اما موصوف زبان پشتو را به عنوان یگانه زبان تعلیم و آموزش برای معارف افغانستان تحمیل نکرد. در حالیکه بعداً در زمان سلطنت محمدظاهرشاه و صدارت کاکایش سردارمحمدهاشم خان که سردارمحمدنعیم به حیث وزیر معارف توظیف یافت، زبان پشتو پس از فرمان سردارشاه ولی کفیل صدراعظم در سوم مارچ 1937 (12 حوت 1315 خورشیدی) منحیث یگانه زبان تعلیم و آموزش در معارف کشور قرار داده شد. در قسمتی از این فرمان آمده بود: «. . .

به علت اینکه قسمت بزرگ ملت به لسان افغانی متکلم و مامورین علی الاکثر به سبب ندانستن زبان پشتو دچار مشکل می شود، لهذا برای رفع زبان این نقیصه و تسهیل معاملات رسمی و اداری، اراده فرموده ایم همچنان که زبان فارسی در داخل افغانستان زبان تدریس و کتابت است در ترویج و احیای لسان افغانی هم سعی به عمل آمده و از همه اول مامورین دولت این زبان ملی را بیاموزند.....»(60)

به قول داکتر عبدالاحمد جاوید فرمان مذکور حاکی از تقویت زبان پشتو بود نه طرد زبان دری؛ اما تصمیم برای تعمیم زبان پشتو در عمل به ضرر هردو زبان پشتو و فارسی تمام شد. جاوید می گوید: «طوری که در فرمان سال 1315 خورشیدی خوانده می شود، مسأله ی طرد زبان دری و یا نفی زبان فارسی یا سلب حقوق و حیثیت این زبان نیست. فقط در فرمان این طور گفته شده و این طور آورده شده که زبان پشتو باید تقویت شود؛ ولی در عمل کسانی که دست اندر کار تعمیم زبان پشتو بودند راه افراط در پیش گرفتند.»(61)

پس از فرمان متذکره که سردار محمدنعیم به حیث وزیر معارف در سال 1937(1316) مقرر گردید، زبان پشتو اجباراً زبان تدریس و آموزش در تمام مکاتب و مؤسسات تعلیمی و تحصیلی قرار گرفت. سیدقاسم رشتیا که معاون انجمن ادبی بود و سپس در دوره ی صدارت سردار شاه محمود به حیث کفیل ریاست مطبوعات به عضویت کابینه در آمد، پروگرام تعلیمی زبان پشتو را به عنوان یگانه زبان تدریس در مکاتب طرح سردار محمد نعیم می خواند که به سردار محمد هاشم خان ارائه شد. او همچنان در مورد نخستین اقدام سردار محمدنعیم در وزارت معارف می نویسد: «از نخستین اقدام سردار محمدنعیم در وزارت معارف تغییر نام و تشکیلات و وظایف انجمن ادبی بود که در اساسنامه ی جدید، انجمن ادبی به نام "پشتوتولنه" یا افغان اکادمی مسمی گردید.»(62)

البته پشتو تولنه به عنوان انجمن انکشاف زبان پشتو کارهای مهم و درخور توجهی را برای انکشاف زبان پشتو انجام داد. در نتیجه ی کار این انجمن اصلاحات و انسجام چشمگیری در قواعد گرامری زبان پشتو و شیوه ی نگارش این زبان بوجود آمد. اما سیاست نامتوازن در مورد انکشاف دو زبان رسمی پشتو و دری در صدارت سردار محمد هاشم خان به ویژه اقدام در مورد پشتو سازی زبان تعلیم و آموزش، رشد و توسعه ی معارف را مختل کرد. محمد امین فرهنگ از وزیران سلطنت محمد ظاهر شاه و مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر زبان وارده به معارف را ناشی از این اقدام گسترده تلقی میکند. وی می نویسد: «بزرگترین تطبیق این برنامه در ساحه ی معارف نمایان شد. در اینجا ناگهان دستور داده شد که تدریس در سراسر کشور از فارسی به پشتو تحویل شود و برای معلمان هم کورس پشتو دایر شود. در نتیجه ی این امر در مناطق غیر پشتو زبان، معلمانی که خود پشتو نمیدانستند مؤظف شدند تا مضامینی را که کتاب درسی آن در پشتو وجود نداشت به شاگردانی که آنها هم پشتو نمی دانستند به زبان پشتو تدریس کنند و در پایان سال به همین ترتیب از ایشان امتحان بگیرند. هر چند هیچ وسیله ای برای تخمین اندازه ی زبانی که از این بابت به گسترش علم و دانش در کشور وارد گردید در دست نیست، اما بدون مبالغه میتوان گفت که در اثر آن، معارف افغانستان برای ده ها سال عقب افتاد.»(63)

معضل واحد بودن زبان تدریس و آموزش در معارف کشور پس از پایان صدارت سردار محمد هاشم و آغاز دوره ی صدارت سردار شاه محمود در سال 1946(1325) مرفوع گردید. سیدقاسم رشتیا کفیل ریاست مطبوعات در کابینه ی سردار شاه محمود در این مورد می نویسد: «در دوره ی سردار شاه محمود خان وقتی نجیب الله خان به حیث وزیر معارف تعیین شد و من کفالت ریاست مطبوعات را عهده دار گردیدم، نجیب الله خان می خواست در پروگرام تعلیمی زبان پشتو که در دوره ی سردار محمد هاشم خان از طرف سردار محمدنعیم خان طرح شده بود، تعدیلاتی وارد سازد. در وقت محمد

هاشم خان امر براین بود که در تمام ولایات افغانستان تدریس به زبان پشتو صورت گیرد. اما نجیب الله خان در نظر داشت که در جاهایی که پشتو زبان مادری است تدریس به زبان پشتو و در نقاطی که مردم فارسی زبان هستند به زبان فارسی تدریس شود و پشتو لسان دوم باشد، که البته این نظریه معقولتر و عادلانه تر بود.» (64)

هرچند پس از صدارت سردار محمد هاشم خان در هیچ دوره‌ی دیگر مشکل مشابه در مورد زبان تدریس و آموزش به عنوان سیاست رسمی مورد توجه و تطبیق قرار نگرفت، اما در چهارچوب وزارت معارف نیز هیچگونه برنامه‌ی استراتژیک و اساسی در پویایی و انکشاف دوزبان رسمی کشور رویدست گرفته نشد. در حالیکه ایجاد یک انجمن بزرگ ملی در جهت رشد و انکشاف طبیعی زبان‌های رسمی کشور یک نیاز مبرم شمرده می‌شود.

4- ضعف و نابسامانی در کتب درسی:

در حالیکه کمبود و نبود کتاب و سایر وسایل درسی به مشکل اقتصادی بر میگردد، نابسامانی و نواقص در شکل و محتوای کتب و مضامین درسی معارف در عامل فرهنگی و اجتماعی قابل جستجو و بررسی است. نواقص و ضعف‌های متعدد در کتب و مضامین درسی دوره‌های مختلف تعلیمات و تحصیلات در طول سالهای حیات و انکشاف معارف عصری وجود دارد که بخشی از کیفیت پایین معارف را در این سالها و تا اکنون تشکیل می‌دهد.

نقص در کتاب‌های درسی معارف افغانستان هم از نظر شکل و هم از نظر محتوا قابل مطالعه و بررسی میباشد. علی‌رغم کیفیت پایین وسایل و ابزار چاپ و طبع کتب درسی شکل ظاهری کتاب‌ها ناهمگون و غیر استاندارد است. ناهماهنگی در قطع و صحافت کتاب‌های درسی مکاتب در دوره‌های مختلف تعلیمات و در سالهای متعدد به چشم می‌خورد. کتاب‌های درسی اکثراً دارای قطع‌های مختلف و طرح‌های متفاوت و ناهمگون اند. ناهمسوپی در رسم الخط کتاب‌ها شکل دیگر این نقص را نشان میدهد. افزون بر این، اشتباهات و غلطی‌ها فراوان املایی و نوشتاری در تمام کتاب‌های درسی به ملاحظه می‌رسد. نکته‌ی تأسف بار این است که هرچه از آغاز شکل‌گیری معارف عصری در سومین دهه‌ی قرن بیستم بسوی سالهای رشد و انکشاف معارف در دهه‌های پایان این قرن و نخستین دهه‌ی قرن بیست و یکم میلادی پیش می‌رویم، اغلاط و اشتباه نوشتاری رادر کتاب‌ها بیشتر و گسترده‌تر می‌یابیم. در حالیکه رسم الخط و متن کتاب درسی برای شاگردان مکاتب و دانشجویان مراکز تحصیلی یک متن مآخذ و مرجع شمرده می‌شود. نادرستی و اغلاط نوشتاری در کتب درسی مکاتب به ویژه در سه دهه‌ی اخیر بی‌ثباتی و جنگ سیر رو به افزایش داشته است. این مشکل در سالهای پس از سقوط حاکمیت طالبان که نصاب واحد درسی در معارف افغانستان تدوین یافت و کتاب‌های درسی این نصاب چاپ و منتشر گردید افزایش یافت. بدون تردید تداوم این مشکل به عامل اجتماعی و فرهنگی برمیگردد که از یکطرف بسوی کتاب درسی معارف پابی اعتنایی نگاه می‌شود و از سوی دیگر ضعف و کمبود توان و مهارت کاری اداره‌ی تألیف و ترجمه را در معارف کشور منعکس می‌سازد. وجود این ضعف‌ها در کتب درسی نشان میدهد که در بسا مواقع دست اندرکاران تدوین و چاپ کتاب فاقد سوبه‌های مقتضی و متناسب برای این امر مهم در معارف هستند. نتیجه‌ی این نارسایی‌ها چیزی جز تأثیر ناگوار بر تعلیم و آموزش شاگردان و محصلان معارف نیست که به آموزش ناقص آنها می‌انجامد و موجب انحطاط کیفیت معارف می‌شود.

گذشته از اشتباهات و اغلاط نوشتاری و املایی در کتاب‌های درسی، ضعف محتوایی یکی از معضله‌های اصلی کتاب درسی در معارف افغانستان است. این ضعف ابعاد و

پهلوی های متعدد و گسترده دارد. انطباق و همسویی مطالب کتاب های درسی به خصوص کتاب های مربوط به علوم طبیعی و ریاضیات با معیارهای علمی جهان و هماهنگی این مطالب از لحاظ زمانی به این معیارها و پیشرفت های علمی یکی از ابعاد این بحث محسوب می شود. اما کتاب های درسی معارف درمقاطع مختلف زمانی این ضعف را با خود داشته اند. نه تنها تازه های علوم در کتاب های درسی دیده نمی شود بلکه در بساموار، اسلوب تدریس و آموزش بامعیارهای علمی جهان مطابقت ندارد. حتی در سطح مؤسسات عالی تحصیلی نیز این مشکل به حدی گسترده است که برخی استادان مضامین مختلف علوم طبیعی و اجتماعی این مؤسسات یک متن کهنه و قدیمی را در سالهای متوالی به دانشجویان تدریس می کنند. استفاده ی عملی از محتوای کتاب درسی توسط دانش آموزان و دانشجویان معارف زاویه ی دیگر بحث محتوایی این کتاب ها را تشکیل می دهد. تا چه حدی مباحث و مطالب درون کتاب های درسی از زاویه ی کاربردی و استفاده ی عملی در زندگی شاگردان معارف کارایی و مؤثریت دارد؟ به مشکل می توان پاسخ مثبت این پرسش را در محتوای ضعیف و ناقص کتاب های درسی معارف پیدا کرد. در حالیکه میبایست محتوای کتاب درسی دارای تأثیرات و ارزش عملی باشد و شاگردان با بهره گیری از آن حیات خود را در عرصه های مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی متحول کنند.

این کمبود در تمام کتاب های مربوط به علوم طبیعی، علوم اجتماعی، علوم دینی و علم زبان و ادبیات و در طول حیات و انکشاف معارف به ملاحظه می رسد. محتوای کتب زبان ها به ویژه زبانهای رسمی و زبان های تعلیم و تحصیل در معارف کشور که قبلاً نیز از آن سخن رفت به گونه ای است که بسیاری از شاگردان و محصلان معارف تا پایان دوران تعلیم و تحصیل قادر نمی شوند تا زبان تدریس و آموزش و زبان مادری و رسمی کشور خود را درست بیاموزند. به ویژه این ضعف در کتاب های زبان فارسی دری و در تمام دوره های انکشاف معارف عصری به مشاهده می رسد. شاگردان مکاتب از آن کتاب ها به ندرت می توانند زبان تعلیم و تحصیل را بصورت علمی و درست بیاموزند؛ در حالیکه اهمیت فراگیری زبان تعلیم و تحصیل در معارف امروز جهان در صدر اولویت های تعلیمات عمومی قرار دارد. فهم درست و استفاده ی مؤثر شاگردان و محصلان معارف از کتاب های درسی علوم مختلف دیگر در مکتب و مؤسسات تحصیلی مستلزم یادگیری درست زبان تعلیم و تحصیل است. اما ضعف در نظام و نصاب درسی کتاب های زبان تدریس و تعلیم در معارف، ارتقای کیفیت تعلیم و تحصیل را مختل می کند.

کمبود های فراوان محتوایی در کتاب های علوم اجتماعی نیز وجود دارد. مباحث نهفته در این کتاب ها بیشتر تبیین حوادث و وقایع است. در کتاب های علوم اجتماعی علی رغم آنکه به حوادث اجتماعی و تاریخی پرداخته می شود ولی کمتر زمینه های اجتماعی ظهور این حوادث مورد بررسی قرار می گیرد. وقوع حوادث تاریخی و اجتماعی در مضامین علوم اجتماعی به تحلیل و ارزیابی علمی گرفته نمی شود و عوامل آن وقایع و قواعد حاکم بر آن حوادث شناسایی نمی گردد. نکته ی تأسف بار دیگر در محتوای کتاب های درسی علوم اجتماعی معارف افغانستان به بحث مبالغه آمیز، نادقیق، غیرعلمی و انحرافی وقایع و حوادث تاریخی برمیگردد. رویداد های گذشته ی تاریخی و اجتماعی با دید عالمانه و واقع گرایانه بیان نمی شود و اکثر مباحث کتاب های علوم اجتماعی متأثر از احساسات و عواطف مؤلفین و سیاست حاکمیت ها است.

نقص محتوایی از زاویه ی شیوه ی نگارش و آموزش در کتابهای علوم دینی مکاتب بیشتر از سایر کتب درسی معارف است. در حالیکه شاگردان معارف در تمام سالهای

دوران ابتدایی و ثانوی تعلیمات عمومی، مضامین مختلف علوم دینی را می آموزند اما اکثریت این شاگردان تا پایان دوره ی تعلیمات ثانوی حتی قادر به خواندن قرآن شریف از روی متن قرآن نمی شوند و مطالب کلی و ضروری را در مورد مسایل عبادی فرا نمی گیرند.

بخش دیگر از ضعف در محتوای کتب درسی معارف به شیوه ی نگارش و بیان متن کتاب بر میگردد. کتاب های درسی دوره های مختلف تعلیمات عمومی در معارف کشور در طول سالهای رشد و توسعه ی معارف از لحاظ شیوه ی نگارش و بیان متن نا هماهنگ و متفاوت است. زبان نوشتاری در این کتاب ها یکدست نیست. در حالیکه یکدستی و هم مانندی زبان نوشتاری و سلاستِ متن کتاب به فهم و فراگیری بهتر شاگردان از مطالب و محتوای کتاب می انجامد. بر عکس ثقلت متن و شیوه ی بیان در نگارش مطالب موجب کسالت، خستگی و بی علاقگی شاگرد در فراگیری مضمون درسی می شود. این مشکل به درجات متفاوت در مضامین مختلف درسی مکاتب وجود داشته است. شاید بسیاری از شاگردان سالهای دهه ی هفتاد خورشیدی کتاب منطق صنف دوازدهم لیسه های عالی را به یاد داشته باشند که مطالب و محتوای این کتاب درسی از چنان متن ثقیل و غیر قابل فهم تشکیل شده بود که حتی معلمینی که این مضمون را به شاگردان تدریس می کردند از درک بسیاری از عبارات و مطالب این کتاب عاجز بودند.

زبان نوشتاری در کتاب های درسی باید زبان پیراسته باشد. عدم پیراستگی در زبان نوشتاری کتاب های درسی و عدم روانی و همسویی در متن کتاب ها افرون بر ضعفی که در محتوای کتاب های درسی زبان وجود دارد، توان آموزش و فراگیری شاگرد را بسیار ضعیف می سازد.

نصاب درسی مختلف و محتویات متفاوت کتاب های درسی معارف در سه دهه ی جنگ و بی ثباتی کشور در داخل و بیرون افغانستان بخش دیگر از نابسامانی کتاب های درسی معارف شمرده می شود که معارف را از لحاظ کیفیت در سردرگمی و پیچیدگی فراوانی قرار داد. هرچند که به تدریج پس از سقوط طالبان امیدواری زیادی ایجاد شده است تا به این نابسامانی در معارف پایان داده شود. وزارت معارف افغانستان سال 1387 خورشیدی را سال کیفیت تعلیم و تربیه نامگذاری کرده است. آیا اداره ی معارف کشور خواهد توانست معضل نقص و نابسامانی را در کتاب های درسی معارف برطرف کند؟ حل این معضل نقش مهمی در ارتقای کیفیت معارف بازی خواهد کرد.

5- کمبود معلم :

یکی از مشکلات بسیار جدی در مسیر انکشاف معارف عصری که آن نیز ریشه در عوامل اجتماعی و فرهنگی دارد، کمبود معلم به عنوان گرداننده ی چرخ معارف است. کمبود معلم چه از نظر تعداد و چه از لحاظ کیفیت و معلمین مسلکی از نخستین زمان شکل گیری معارف عصری در طول یک قرن اخیر و تاکنون پیوسته محسوس می باشد. احساس نیاز به معلم و به ویژه نیاز به معلم مسلکی علی رغم انکشاف مؤسیسات تربیه ی معلم در کشور، پیوسته رو به افزایش بوده است. نکته ی قابل تأمل و تأسف این است که افزایش درصدی معلمین مسلکی در طول حیات رشد و انکشاف معارف عصری متناسب با نیاز معارف به این معلمین نیست. شمار معلمین مسلکی مورد نیاز معارف و دارای تحصیلات در گذشته به ویژه در دوران ابتدایی مکاتب بیشتر از امروز بود. بگونه ی مثال در سال 1347 (1968) 28 درصد معلمین مکاتب ابتدایی تحصیلات مسلکی داشتند، در حالیکه در سال پار 1386 خورشیدی (2007) بیست درصد معلمین افغانستان دارای تعلیمات و تحصیلات مسلکی بودند. البته پارالم کمبود معلمین مسلکی برای دوره ی ثانوی همیشه بیشتر از مشکل معلمین دوران ابتدایی می باشد.

در سال 1347 معلمین مسلکی و دارای سوبه ی کافی تدریس در مکاتب ثانوی کمتر از ده درصد بود. هرچند با انکشاف و توسعه ی دارالمعلمین ها این فیصدی اندکی تغییر یافت. جدول ذیل فیصدی سوبه ی تعلیمی معلمین را به تفریق صنوف تدریسی در سال 1345(1966) نشان میدهد:

صنوف تدریس	صنف نهم	11-10	12	14-13	16	مجموع
صنوف متوسطه	14	10	56	6	14	100%
صنوف متوسطه و لیسه	14	6	58	6	17	100%
صنوف لیسه	20	5	55	-	20	100%

(65)

در سال 1366(1987) از مجموع 22471 معلم در کشور تنها یک نفر معلم مرد دارای سوبه ی تحصیلی داکتر بود. در این سال 72 تن به شمول مرد و زن دارای سوبه ی تحصیلی ماستری، 1831 تن لیسانس، 486 تن فارغ صنف 15 تعلیم و تربیه، 8268 مرد و زن فارغ صنف 14 دارالمعلمین، 1550 مرد و زن فارغ صنف 13 دارالمعلمین بودند. (66)

اکنون بسیاری از معلمین در مکاتب به ویژه در ولایات و ولسوالی ها آموزش اختصاصی و مسلکی برای معلمی و آموزگاری ندیده اند. حتی تعداد کثیری از معلمین ولایات و ولسوالی ها با سطح پایین سواد توانایی آموزش و تدریس را در مکاتب ندارند. تعلیمات بسیاری از معلمین در اطراف بین صنف ششم تا دوازدهم است. فارغان صنف 12 که در شرایط بی ثباتی و جنگ، نبود امکانات بهتر تعلیم و تربیه و کمبود معلم فراغت یافته اند دارای نازل ترین سوبه و سطح تعلیمی اند که حتی برای تدریس در صنوف دوران ابتدایی شایستگی ندارند. در حالیکه در مکاتب اطراف، اکثریت معلمینی که به آموزش در دوران لیسه مصروف اند خودشان از صنوف دوازدهم فارغ شده اند نه از پوهنتون ها و مؤسسات عالی آموزشی. البته وضع دانشگاه ها و مؤسسات عالی تحصیلی از لحاظ آموزگاران و استادان چندان بهتر از اوضاع مکاتب نیست. در پوهنتون ها نیز کسانی تدریس میکنند که خود تحصیل بالاتر از سطح پوهنتون و دانشگاه ندارند: «احصایه های سال 1384(2005) نشان میدهد که از مجموع 1841 اسناد در پوهنتون ها، 998 نفر یا 54 درصد شان سند لیسانس، 711 نفر یا 39 درصد سند فوق لیسانس و 132 نفر یا 7 درصد سند دکتورا دارند.» (67)

در مناطق روستایی و ولایاتی که حتی زمینه و ذهنیت اجتماعی برای تعلیم دختران آماده است و مکاتب دختران ازدیاد میابد، کمبود معلمین زن معضل جدی توسعه ی این مکاتب از لحاظ کمی و کیفی محسوب می شود. در حالیکه بیشترین معلمین زن در پایتخت و مراکز برخی ولایات اشتغال دارند، بسیاری از مکاتب نسوان در ولایات و ولسوالی ها از داشتن معلمین زن محروم هستند. این محرومیت به محرومیت دختران در تداوم تعلیم در دوره ی ثانوی مکتب می انجامد. اولیای دختران از ادامه ی تعلیم دختران خویش نزد معلمین مرد جلوگیری می کنند. اشتغال زنان به وظیفه ی معلمی و کمبود معلمین زن در ولایات کشور ارقام متفاوتی را نشان میدهد. بخشی مهم علت و انگیزه ی این تفاوت نیزه موانع فرهنگی و اجتماعی جامعه بر میگردد. در سال گذشته ی 1386 خورشیدی(2007) ولایات بلخ، هرات، فاریاب، بدخشان و تخار بیشترین درصد معلمین زن را به خود اختصاص داده بودند، در حالیکه ولایات ارزگان، پکتیا، پکتیکا، خوست، زابل، کنر و وردک دارای کمترین درصدی معلمین زن بودند. تعداد معلمین زن

در سال متذکره در شهر کابل به 12,906 تن بالغ می گردید که 65,98 درصد معلمین مکاتب پایتخت را در بر می گرفت. در سال متذکره شمار بیشترین و کمترین معلمین زن و درصدی آنان در برخی ولایات به شرح زیر بود:

تعداد معلمین زن در ولایت بلخ 4831 تن شامل 48,70 درصد معلمین این ولایت. زنان معلم در ولایت هرات 3,997 تن متشکل از 39,02 درصد. معلمین زن در ولایت فاریاب 1358 تن شامل 24,71 درصد معلمین این ولایت. زنان معلم در ولایت بدخشان 2467 تن متشکل از 25,94 درصد. تعداد معلمین زن در ولایت تخار 1426 تن شامل 22,20 درصد معلمین این ولایت. و کمترین درصدی معلمین زن در سال 1386 در ولایات زیر وظیفه ی معلمی داشتند:

ولایت ارزگان دارای 45 معلم زن که 2,88 درصد معلمین این ولایت را در بر می گرفتند. ولایت پکتیکا با 99 معلم زن 2,94 درصد، ولایت پکتیا با 119 معلم زن 4,76 درصد، ولایت زابل با 31 معلم زن 2,84 درصد، ولایت خوست با 110 معلم زن 3,59 درصد، ولایت کنر با 136 معلم زن 4,31 درصد و ولایت وردک با 222 معلم زن، 84,6 درصد که مجموع معلمین هر یک ولایات مذکور را شامل می شدند. (68)

عوامل سیاسی:

سیاست نادرست حاکمیت های سیاسی افغانستان در طول یک قرن شکل گیری و انکشاف معارف عصری یکی از عوامل منفی در توسعه و تعمیم معارف عصری شمرده می شود. علی رغم آنکه دولت های افغانستان در یک سده ی اخیر گام های را در رشد و انکشاف معارف برداشتند اما نتوانستند یک استراتیژی مشخص و علمی را در سطح ملی در جهت انکشاف و تعمیم معارف تدوین و تطبیق کنند. در این دوره دولت ها و حکومت های مختلفی بوجود آمد که خود دارای یک آجندا و استراتیژی ملی در عرصه ی ارتقا و تعمیم معارف نبودند. برخی از آنها، دولت ها و حکومت های آیدئولوژیک بودند که بجای ایجاد یک استراتیژی ملی در عرصه ی رشد و انکشاف معارف در جهت آیدئولوژیک ساختن و سیاسی ساختن معارف حرکت کردند. برخی از دولت ها با شتابزدگی و عجله در مورد معارف برخورد نمودند. برخی از زمام داران و حاکمیت های سیاسی کشور در مورد معارف سیاست تبعیض آمیز و غیر متعادل پیش گرفتند. کمبود ظرفیت در حکومت ها و اداره ی معارف کشور برای جذب کمک ها در جهت رشد و انکشاف معارف یکی دیگر از موضوعاتی است که در عوامل سیاسی به عنوان مانع قابل بحث و ارزیابی میباشد. دولت های افغانستان و به ویژه وزارت معارف کشور در طول یک قرن اخیر که زمان شکل گیری و توسعه ی معارف عصری شمرده می شود، فاقد ظرفیت لازم برای جذب کمک ها و ابتکار ایجاد ظرفیت های بیشتر برای جلب همکاری های بیشتر بوده اند. مشکل ظرفیت برای معارف افغانستان در طول یک قرن تاریخ شکل گیری و انکشاف معارف عصری پیوسته گسترش یافت. هرچند یکی از عوامل این مشکل در افزایش میزان جمعیت کشور و نیاز گسترده و فزاینده به انکشاف و توسعه ی مکاتب و مؤسسات تعلیمی و تحصیلی قابل مطالعه و بررسی است. اما ضعف در اداره و مدیریت معارف کشور در تمام این سالها بخشی از معضل ظرفیت را در معارف تشکیل می دهد.

یکی از نکات منفی در سالهای انکشاف معارف افغانستان به نبود تعادل و توازن بر میگردد که ریشه ی آن در عوامل سیاسی قابل جستجو و شناسایی است. معارف نامتوازن در مطالعه ی تاریخ معارف عصری کشور از چند زاویه قابل بحث و بررسی است:

نخست، شکل گیری و توسعه ی معارف عصری در پایتخت و چند شهر محدود دیگر که از انگشتان یک دست تجاوز نمیکرد، محدود می شد. در حالیکه بسیاری از ولایات و

مناطق اطراف از توسعه و گسترش معارف محروم بودند. هرچند این یک امر معمولی و قابل درک بود که معارف عصری درکشور نخست از پایتخت و شهرها آغاز یافت؛ اما این تعادل تا سالهای درازی میان پایتخت و ولایت و میان شهر و روستا و میان ولایات مختلف برقرار نشد. جدول ذیل بگونه‌ی نسبی با توجه به عدم تثبیت دقیق نفوس، فیصدی تفاوت و عدم تعادل شمولیت اطفال بین سن 7 و 12 ساله را در دوره‌ی ابتدایی مکتب از صنف اول تا شش میان پایتخت کشور و میان ولایات مختلف در سال 1344 (1965) نشان میدهد:

شهرکابل	82,4	زابل	4,6	لغمان	25,1
ولایت کابل	25,9	هلمند	22,7	پکتیا	20,6
وردک	12,2	ارزگان	8,9	قندهار	16,5
لوگر	19,1	چخانسور	29,0	بغلان	12,4
پروان	6,0	فراه	23,0	بدخشان	27,6
کاپیسا	9,21	هرات	22,5	بلخ	41,0
غزنی	10,7	بادغیس	6,8	سمنگان	20,2
بامیان	10,7	غوروات	12,9	کندز	17,8
ننگرهار	19,4	فاریاب	37,1	تخار	13,0
کنرها	18,7	جوزجان	23,4		

(69)

پس از نیمه‌ی دوم قرن بیست و حتی در سال‌های اخیر و پس از سقوط طالبان که معارف به سرعت در ولایات، ولسوالی‌ها و روستاهای دور افتاده‌ی کشور انکشاف یافت، این عدم توازن و تعادل از لحاظ کیفی هنوز به عنوان یک معضل در تعمیم و گسترش معارف متوازن در افغانستان محسوب می‌شود. زمینه و شرایط برای مکاتب شهر و روستا، برای مکاتب پایتخت و ولایات هیچگاه از لحاظ کیفیت و دسترسی به امکانات و نیازمندیهای معارف از معلم و آموزگار تا کتاب و سایر لوازم و تسهیلات دیگر یکسان و مساوی نیست.

ثانیاً، این عدم تعادل در گذشته‌ها و در مسیر رشد و توسعه‌ی معارف عصری به سیاست دوگانه و تبعیض آمیز حاکمیت سیاسی بر میگشت که بر مبنای زبان، قومیت و ولایت اعمال می‌شد. در نتیجه‌ی چنین تبعیض، افراد با هویت و تعلقات قومی و قبیله‌ای خاص از امتیازات بیشتر در عرصه‌ی معارف چون استفاده از بورس‌های تحصیلی به خارج از کشور برخوردار می‌شدند. به ویژه این تبعیض در عرصه‌ی معارف نظامی بیشتر اعمال می‌گردید. به نوشته‌ی لیون پاولادا نویسنده و دیپلومات امریکایی در دهه‌ی هفتاد: «از جمله‌ی 96 صاحب منصب که در ایالات متحده‌ی امریکا آموزش دیده‌اند 93 نفر از یک گروه قومی بودند.» (70)

سیاست تبعیض و نابرابری دستگاه حاکم در مورد معارف به ویژه تا اوایل دهه‌ی هفتاد میلادی نه تنها محدود به تحصیلات عالی می‌شد بلکه این تبعیض حتی در سطح تعلیمات ابتدایی و تأسیس مکتب در مناطق مختلف کشور بر مبنای هویت‌های قومی و مذهبی نیز به چشم می‌خورد. قوم هزاره و مناطق هزاره جات بیشتر از همه قربانی این تبعیض بودند. به ایجاد و تأسیس مکتب در مناطق هزاره جات نسبت به محل و مناطق سکونت اقوام دیگر توجه صورت نمی‌گرفت و زمینه برای تعلیم و تحصیل اطفال قوم هزاره مساعد نمی‌گردید: «مطالعه‌های راجع به افغانستان، موقعیت تحصیلی فرزندان هزاره را در سال 1971 نشان میدهد و جدول زیر نمودار درصد ثبت نام آنها، در مدارس ابتدایی می‌باشد:

درصد بچه‌های ثبت نام شده در مدارس (مکاتب) ابتدایی

ولایت (استان)

10/4

غزنی

14/5	ارزگان
15/8	بامیان
16/3	وردک
19/2	غور

در حالی که رقم 8 باب مدرسه ی (مکتب) متوسطه در هزاره جات لیست داده شده بود، تنها چهار باب آن در مناطق هزاره نشین وجود دارد.» (71)

اما سیاست های نامتوازن از سوی دولت های افغانستان تدریجاً در طول رشد و توسعه ی معارف عصری کشور به خصوص در دهه ی هفتاد در مسیر تعادل نسبی قرار گرفت. اگر در نیمه های دوم قرن بیستم این گونه سیاست در درجه های متفاوت از سوی برخی از افراد حاکم خانواده ی سلطنتی اعمال می شد، سپس در سالهای بعدی تلاش هایی در جهت تعدیل این سیاست عملی گردید.

عوامل جغرافیایی:

زندگی دهاتی و روستایی افغانستان از یکطرف که علایق مردم را به مکتب کاسته بود از سوی دیگر پراگندگی جمعیت روستا نشین در دهات و قریه های نا پیوسته و از هم دور، انکشاف و توسعه ی معارف را در بسیاری از ولایات کشور جداً به مخاطره انداخت. کوهستانی بودن و صعب العبور بودن افغانستان با عث می شد که معارف انکشاف گسترده و سرتاسری نداشته باشد. فقر اقتصادی در جامعه و ضعف دولت و وزارت معارف کشور در تأمین بودجه ی انکشافی معارف در طول سال های یک قرن اخیر مانع غلبه بر مشکل موقعیت و شرایط دشوار جغرافیایی در توسعه و تعمیم معارف بود. هنوز عامل جغرافیایی در افغانستان یک مشکل مهم در پیشرفت و توسعه ی معارف است.

جنگ و بی ثباتی:

جنگ و بی ثباتی در افغانستان یکی از مهم ترین مانع در مسیر رشد و انکشاف تعلیم و تربیه محسوب می شود. در واقع افغانستان در یک قرن اخیر در مقاطع مختلف زمانی درگیر جنگ و بی ثباتی گردید. در نتیجه ی این وضع نه تنها که سیر رشد و انکشاف بطی و کند معارف بر مبنای امکانات و توانایی های کشور از بین رفت بلکه در بسا اوقات پیشرفت ها و سازندگی های عرصه ی معارف نیز تخریب و متلاشی شد. جنگ و بی ثباتی تعلیم و تربیه را در هر دو عرصه ی مادی و معنوی به شدت ضربه زد. بسیاری از معلمین و آموزگاران مکاتب آواره شدند در حالیکه از قبل نیز و در طول این یک قرن ایجاد و انکشاف معارف عصری همیشه مکاتب به کمبود معلم روبرو بود. تداوم معارف در دوران جنگ و بی ثباتی که عمدتاً سه دهه ی اخیر را در بر می گیرد و اکنون نیز پایان نیافته است حتی در اوضاع معارف در مناطق آرام و بدور از جنگ تأثیرات منفی گذاشت. نه تنها با ترک و فرار معلمین از وظایف شان، معارف به کمبود معلم مواجه گردید بلکه این پدیده از لحاظ کیفی بر معلمین آثار منفی گذاشت. در سه دهه ی اخیر بی ثباتی و جنگ معارف افغانستان از لحاظ کیفیت به شدت سقوط کرد. اکنون بزرگترین مشکل معارف در افغانستان که در بسیاری از شهر ها و ولایات زمینه ی احیای مکاتب و تعلیم و تربیه مساعد گردیده است، نبود معلم ورزیده و شایسته و مسلکی برای مکاتب میباشد.

یکی دیگر از پیامد و آثار جنگ و بی ثباتی در افغانستان برهم خوردن رشد و انکشاف متوازن و متعادل تعلیم و تربیه در سراسر کشور است. در طول سه دهه جنگ، معارف در مناطق مختلف افغانستان سیر و تحول متفاوت داشت. معارف در برخی مناطق و ولایات رشد و پیشرفت یافت اما در برخی مناطق و ولایات رشد معارف به موانع عمده

مواجه شد. اکنون و پس از فروپاشی حکومت طالبان که معارف افغانستان از حمایت و همکاری جامعه ی جهانی برخوردار است، این عدم توازن در نتیجه ی بدامنی و بی ثباتی در وضعیت معارف ادامه دارد. در حالیکه در کابل و بسیاری از شهرها زمینه برای تعلیم و تربیه ی دختران و پسران مهیا و مساعد است اما در برخی از مناطق به خصوص در جنوب دروازه های مکاتب بروی اطفال مردم مسدود میباشد. این وضعیت عدم توازن را در رشد معارف سراسری بارمی آورد و دوام آن یک نسل را در یک بخشی از کشور از تعلیم و تربیه باز میماند. ویک فاصله ی عمیق وگسترده بین ولایات و بخش های مختلف کشور در مورد رشد و انکشاف معارف ایجاد می شود.

حرف آخر:

تأمین و استحکام صلح و عبور از عقب ماندگیهای مختلف اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در جهت پیشرفت و رفاه از اولویت های اصلی و اساسی جامعه ی افغانستان است. هرچند ریشه های فقر و عقب افتادگی در تمام سطوح حیات در افغانستان به گذشته بر میگردد، اما بی ثباتی و جنگ در سه دهه ی اخیر دامنه ی فقر و عقب ماندگی را در این کشور عمیق و گسترده ساخت. یکی از نکات قابل پرسش و بررسی در شکل گیری صلح و ثبات و ایجاد زمینه های پیشرفت در افغانستان این است که چگونه می توان دشواریها و موانع پر خم و پیچ این مسیر را پشت سر گذاشت؟ آیا در افغانستان صلح و ثبات واقعی و ریشه دار شکل خواهد گرفت؟ چگونه می توان از تنگنای فرهنگ و ساختار قبیلوی و ذهنیت های متأثر از آن عبور کرد؟ ثبات و ترقی اجتماعی در چه بستری ایجاد می شود و زمینه های تکوین و گسترش این بستر مستلزم چه نوع شرایط و ابزار است؟

تحلیل ها و نظریات متفاوت و متعددی در پاسخ به پرسش های فوق ارائه می شود. برخی تحقق صلح و ثبات در کشور را به تقویت نیروهای نظامی و امنیتی پیوند میدهند. برخی بسوی تحقق صلح و ثبات از دریچه ی پیشرفت و انکشاف اقتصادی می بینند. عده ای بازگشت ثبات و صلح را به قطع عوامل خارجی جنگ سراغ میکنند. جمعی دیگر موجودیت یک نظام عادلانه و سالم سیاسی را با گرداندگان و مدیران شایسته و دارای دید و استراتیژی ملی موجب تأمین و استحکام صلح و ثبات تلقی می نمایند. دراین تردیدی نیست که تمام این دیدگاه ها و باور ها گوشه هایی از عوامل و زمینه های ثبات و پیشرفت را در کشور بازگو می دارد؛ اما این ها، تمام عوامل و زمینه های تحقق صلح و ترقی در افغانستان محسوب نمی شوند.

صلح و ثبات تنها غیابت جنگ نیست که با تقویت نیروهای نظامی و امنیتی، جنگجویان را مغلوب بسازند و آنها را سرکوب کنند تا بروی اجساد شان منارهای صلح و ثبات برپا شود. تأمین و تحقق صلح پایدار و مطمئن با قطع عوامل خارجی جنگ نیز میسر نمی شود. و حتی انکشاف و پیشرفت اقتصادی استمرار و پایداری صلح و ثبات را در جامعه تضمین نمی تواند؛ در حالیکه پیشرفت اقتصادی بدون تأمین صلح و ثبات نامحتمل میباشد.

صلح و ثبات با علم، آگاهی، آزادی، رفاه، عدالت، قانونیت، نظم و اخلاق اجتماعی، تعمیم فرهنگ متعالی و تقویت ارزش های انسانی و با رشد و استحکام بنیاد های مدنی پیوند ناگسستنی دارد. این پدیده ها را نمی توان از طریق تقویت نیروهای امنیتی و نظامی و پیروزی آنها در جنگ بر جنگجویان طالب و القاعده بدست آورد. قطع دخالت خارجی به عنوان یکی از عوامل بی ثباتی و جنگ نیز به تقویت و گسترش این پدیده ها در کشور نمی انجامد. شاید اثبات این امر که دسترسی و دستیابی به پدیده ها و زمینه های گفته شده به عنوان مؤلفه های ریشه ای و اساسی صلح و ثبات از طریق رشد و انکشاف معارف میسر است، به استدلال بیشتر نیازی نداشته باشد. راه

رشد و گسترش فرهنگ صلح و ثبات، و راه ترقی و پیشرفت افغانستان در تمام عرصه های زندگی تنها از دروازه ی معارف عبور میکند.

وقتی گفته می شود که ثبات و پیشرفت حیات اجتماعی و فردی در افغانستان به آموزش علم و دانش، به حاکمیت قانون، به تعمیم فرهنگ و اخلاق اجتماعی، به محور فرهنگ خصومت و خشونت، به ترک عناد و عقده، به تقویت ارزش های انسانی، به رشد و انکشاف بنیاد های مدنی، به آگاهی و پابندی در مورد عدالت، آزادی و دموکراسی نیاز دارد، تمام این ها را در معارف می توان آموخت. معارف در کشور جنگ زده و عقب مانده ی افغانستان، راه حل عبور از بحران ها و معضلات گوناگون و متعدد است. در نبود معارف و در فضای نامساعد رشد و انکشاف معارف، جهل و ضلالت گسترش می یابد. و در فضای جهل، دشمنی با علم، صلح، قانون، عدالت و ترقی بوجود می آید و به جای این ها خشونت، کینه، تروریسم و وحشت رشد می کند؛ مکتب ها سوختانده می شوند و معلمین قربانی تیغ جهل و تاریکی می گردند.

انکشاف معارف در کشور جنگ زده، بی ثبات و عقب مانده ی افغانستان از اولویت های اساسی در حیات فردی و اجتماعی کشور ما است. تأمین صلح پایدار و تحقق زمینه های رشد و پیشرفت در تمام عرصه های حیات فردی و اجتماعی به توسعه و تعمیم معارف با کیفیت و نیرومند بستگی دارد. اما معارف را چگونه می توان در سراسر کشور در هر دو عرصه ی کمیت و کیفیت توسعه و تعمیم بخشید؟

بدون تردید پس از فروپاشی حکومت طالبان، عصر جدیدی در حیات معارف افغانستان کشوده شد. معارف در این سال ها متحول گردید. معارف در مسیر رشد و توسعه ی فزاینده قرار گرفت. اما این تحول و تغییر در عرصه ی معارف کشور هیچگاه متناسب با اهمیت و نقش معارف برای افغانستان با ثبات، مترقی و مقتدر نیست.

برای انکشاف و رشد معارف هر چند کمیت نیز بسیار مهم و درخور توجه است اما توسعه و تحول معارف در عرصه ی کیفیت، بستر اساسی را در جهت تحول واقعی معارف برای ساختن افغانستان با ثبات و رو به پیشرفت در عرصه های مختلف حیات آماده میسازد. آنچی که در نیرومندی امروز و فردای معارف کشور ما مهم و ضروری به نظر میرسد، ارتقای سطح کیفی معارف میباشد.

ایجاد توازن و تعادل از لحاظ کیفیت در معارف کشور یک نیاز مبرم در جهت تحقق سیاست ملی در عرصه ی معارف است. این یکی از وجایب اداره و رهبری معارف افغانستان است تا این تعادل را میان پایتخت و ولایات و میان شهر و روستا تأمین کند.

ایجاد همسویی میان معارف عصری و مدرسه ی دینی یا میان مکتب و مدرسه یکی دیگر از میدان های حرکت و عمل اداره و رهبری معارف کشور در جهت سیاست معارف ملی است. همسویی و هماهنگی میان مدارس دینی و مکاتب عصری در افغانستان یکی از نیاز های مبرم در ایجاد اعتماد و ثبات اجتماعی محسوب می شود. این همسویی و اعتماد به دلایل مختلفی که ریشه های آن به گذشته بر میگردد هیچگاه در یک بستر طبیعی شکل نگرفت. در حالیکه ایجاد چنین اعتماد و همسویی میان مکتب و مدرسه در جهت آرامش و ثبات اجتماعی در جامعه و کشور یک امر ضروری شمرده می شود. یکی از راه های مؤثر در شکل گیری و استحکام اعتماد، ایجاد فضای گفتمان ملی و همگانی میان مکتب و مدرسه است.

سیاست استفاده از تمام منابع و امکانات داخلی برای انکشاف معارف به ویژه در عرصه ی کیفیت می تواند به عنوان یک استراتژی مورد عنایت و عمل اداره و رهبری معارف افغانستان قرار بگیرد. مردم و جامعه ی افغانستان یکی از منابع اساسی رشد و انکشاف معارف در هر دو عرصه ی کمیت و کیفیت هستند. چگونه می توان این منبع را به شور و حرکت آورد؟ چگونه می توان با آماده سازی ذهنیت و افکار عامه در مورد توسعه و تعمیم معارف، رستاخیز عظیم ملی را در انکشاف و ارتقای معارف ایجاد کرد؟

در پهلوی هر نوع برنامه ریزی از سوی وزارت معارف افغانستان در ایجاد شکل گیری و گسترش این رستاخیز ملی، استفاده ی مؤثر از تمام رسانه های همگانی خصوصی، دولتی و ملی یکی از راهکار های ثمر بخش و اثر گذار می باشد. رسانه ها نه تنها یک ابزار جهت دهنده و نقش آفرین در آماده سازی ذهنیت و افکار عمومی برای توسعه و تعمیم معارف محسوب می شود، بلکه رسانه ها یک ابزار مؤثر در جهت ارتقای کیفیت معارف در سراسر کشور است. این از وجایب و ابتکار اداره و رهبری معارف افغانستان است که با رسانه ها زبان تفاهم و مشترک ایجاد کند و آنها را در جهت انکشاف و ارتقای معارف توجیه نماید.

اتخاذ راه ها و اسلوب نو در فراگیری بهتر و مؤثر زبان تعلیم و تحصیل در تمام دوره های مکتب به خصوص در دوره ی ابتدایی و متوسطه یکی از الزامات توسعه و ارتقای کیفیت معارف است. شیوه ی ناقص و غیر مؤثر تعلیم و آموزش زبان در دوران ابتدایی و دوره های متوسطه و ثانوی مکتب یکی از معضل های اساسی برای شاگردان است که کیفیت پایین تعلیم شاگردان در فراگیری مضامین درسی و استفاده از مآخذ بیرون از حوزه ی درس، ریشه در آن دارد. برنامه ی آموزش زبان در دوران ابتدایی مکتب به گونه ای تنظیم شود که شاگرد بتواند زبان را بر مبنای چهار رکن اساسی خواندن، نوشتن، صحبت کردن و شنیدن فرا بگیرد. نبود توازن و تعادل در تعلیم و آموزش زبان تدریس میان پایتخت و ولایات و میان شهر و روستا یکی دیگر از مشکلاتی است که معارف کشور در مسیر ایجاد این تعادل گام بردارد.

ارتقای دوره ی ابتدایی مکتب به صنف هشتم و ایجاد صنوف متعدد در رشته های متفاوت با سویه های مختلف تعلیم در دوره ی ثانوی یکی از راه های مؤثر در ارتقای کیفیت معارف و مؤثریت آن در جهت پیشرفت و انکشاف عرصه های حیات است. این سیستم زمینه را برای تمام شاگردان معارف آماده می کند تا توانایی و علایق خود را بگونه مؤثر در کسب دانش و مهارت بکار ببرند و معارف نقش خود را در انکشاف اقتصادی و اجتماعی کشور ایفا نماید.

انکشاف و تقویت دروس علوم طبیعی و تکنالوژی در معارف افغانستان گام اصلی و اساسی در ایجاد معارف با کیفیت و نیرومند است. برای تقویت این امر مهم در معارف لازم است تا آموزش ساینس و تکنالوژی از دوران ابتدایی مکتب مورد توجه قرار بگیرد و زمینه های استفاده ی عملی از آموخته های علوم طبیعی و تکنالوژی برای دانش آموزان و دانشجویان معارف مساعد شود.